

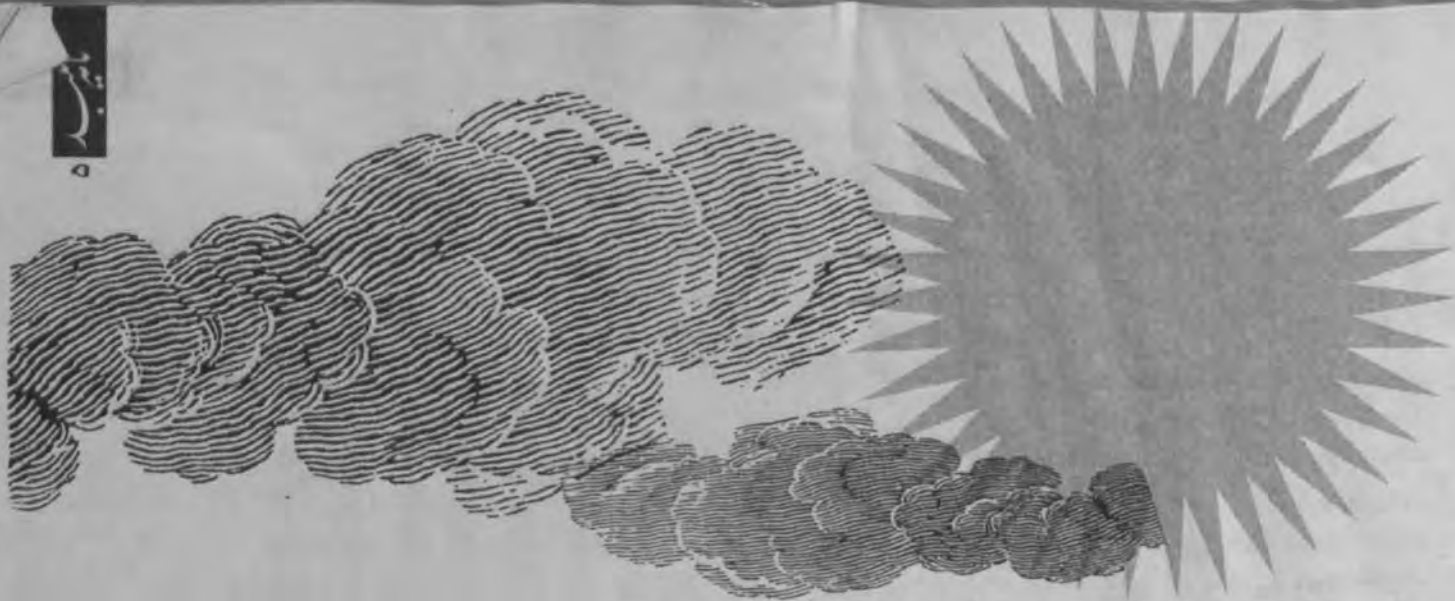
دین مدنی

عباس محمدی اصل

جامعه مدنی، بر این نکته اشارت دارد که همه جوامع دارای سطوحی از مدنیت هستند و ضمناً همین میزان مدنیت اجتماعی نیز در صورت غلبه بر نظام اجتماعی، وجه تطوری کسب می‌کند.

در این شرایط، جامعه دینی نیز از دو جنبه بالا و پایین قابل تعریف می‌نماید: نگرش از بالا به جامعه دینی سبب می‌شود تا این جامعه، جامعه‌ای مقدس جلوه کرده و چنین به ذهن متبادر کند که ارزشهای آن به قصد ایجاد نظامهای انسانی ولی از منبعی غیرانسانی، صادر گردیده و به همین دلیل نیز اساطیر و ارزشهای مقدس و فراقردی آن، به تقویت نظام اجتماعی یاری می‌رسانند. در این چشم‌انداز، جامعه دینی هویتی مستقل و ذاتی دارد که فراتر از حاصل جمع تک‌تک افراد یا گروههای تشکیل‌دهنده‌اش قرار می‌گیرد. اضافه بر این، پیوندهای اجتماعی در این نوع جامعه از منابع قدسی نشأت می‌یابد و افراد و گروههای آن در تعیین خیر و مصلحت عمومی، نقشی ندارند؛ زیرا اراده عمومی مستقل از اراده‌های تک‌تک افراد است و اساساً از این زاویه، همه نهادهای اجتماعی و سیاسی در نهادهای دینی مضمحل شده‌اند. در این حال نگرش از پایین به جامعه دینی تنها به این دلیل است که جامعه دینی را مجموعه‌ای از افراد دیندار بیندارند که در این صورت صرف دینداری، خود از سوی افراد و اکثریت داشتن این افراد در جامعه، برای دینی خواندن آن کفایت می‌کند. محور فردگرایانه این نگرش پایینی به جامعه دینی، در واقع نشانگر ضرورت تقویت مشارکت و فرآیندهای آن از طریق تعمیم جامعه‌پذیری مشارکت‌جویانه است و به عبارتی، این چشم‌انداز با انتقال برآیند اراده‌های افراد در شکل‌ها به سطوح عمومی، بر تأثیر افکار عمومی در شکل‌گیری مصلحت عمومی صحنه می‌نهد و گستره و ژرفای مشارکت همگانی را از رهگذر همین تفکر نهادین، افزایش می‌بخشد. اینکه بر پایه این تصورات می‌توان گفت نگرش تکوینی از جامعه مدنی، که بر شکل‌های مستقل و ارادی و داوطلبانه پای می‌فشرد، با نگرش پایینی به جامعه دینی قابل جمع است. به دیگر سخن، در جامعه دینی اخیر می‌توان شاهد تشکیل شکل‌هایی بود که یا از اعضای دیندار برخوردارند و یا اهداف و مرام‌هایی دینی دارند که البته هر دوی این موارد نیز به معنای نفی دیگر شکل‌های اجتماعی نخواهد

جامعه مدنی اغلب از دو دیدگاه تکوینی و تطوری قابل تعریف است. دیدگاه تکوینی، که به دگردیسی ذاتی ساخت اجتماعی ناظر است، قاعدتاً وجود تشکلهای مستقل و ارادی و داوطلبانه را دلیلی بر حضور جامعه مدنی به میزانهای مختلف در عرصه نظام‌های اجتماعی سنتی و نوین می‌شمارد و تبدلات تکوینی آن را از بُعد استحاله درونی همین نظامها مدنظر قرار می‌دهد. از سوی دیگر دیدگاه تطوری، جامعه مدنی را مرحله‌ای از مراحل تحول تاریخی جوامع و محصول جریان نوسازی اقتصادی - اجتماعی و برابر با جامعه بورژوازی یا متکی بر بازار اقتصادی رقابتی می‌داند و در این پرتو، طبیعتاً جوامع سنتی را از دسترس به مبانی و نهادها و وجوه و ابعاد نظام مدنی بی‌نصیب می‌گذارد. با این همه اما فارغ از چنین دیدگاههای وجودشناسانه‌ای، می‌توان به اتکای تحلیل معرفت‌شناسانه نیز پرده از دلایل منطقی حضور جامعه مدنی در کلیه نظامهای زیست جمعی، چونان اساسی‌ترین مدعای دیدگاه تکوینی، برگرفت و البته آن را مکمل دیدگاه تطوری تلقی کرد. این مباحث معرفتی در ابعاد منطقی، فلسفی، اجتماعی، حقوقی، سیاسی و فرهنگی قابل دسته‌بندی است. در واقع به لحاظ منطقی جامعه مدنی، که برآمده از وجود انواع قراردادهای و مقابله‌هاست، در حیطه فلسفی متضمن تحقق کامل ذات بشری و تبلور اختیار انسانی و طبیعی بودن خاستگاه ارزشها و تفسیر آدمیان است تا از این زاویه، جوانب اجتماعی جامعه مدنی مانند انواع تفکیک‌پذیرها، وجود حیطه عمومی، ارزش بنیادین مصالح جمعی، جامعه‌پذیری متکی بر تشکلهای مدنی و قراردادی بودن عدالت و حق و همکاری تداعی گردد. به علاوه، بُعد حقوقی چنین جامعه‌ای به بازتاب عقاید عمومی و گروهی و تصمیمات شهروندان در قانون ناظر است و قانون را چونان وسیله تحقق خیر عمومی می‌انگارد تا بر این پایه، اساساً خود حق، از اعمال قراردادهای توسط نظام اقتدار، صورت بندد. همچنین بعد معرفتی سیاست جامعه مدنی از وفاق و نفی انحصار و وجود ساختهای تسهیل‌کننده مذاکره جمعی و مشارکت عمومی در تصمیم‌گیریها و شفافیت همراهی آزادی، با مسؤولیت سخن به میان می‌آورد و بالاخره بعد فرهنگی این جامعه متضمن حق انتقاد و اظهار عقیده و اندیشه و امکان متفاوت بودن است. به این ترتیب چنین جوانب معرفتی عمده‌ای در کنار بُعد تطوری



به مناسبات سیاست و فرهنگ و اقتصاد و اجتماع جامعه‌ای، حقوق شهروندان را حفظ کرده و با جلوگیری از انحصار و تمرکز، مدافع تکثر می‌گردد. دولت در این جوامع همچنین علیرغم اداره اختلافات، از تبدیل تشکل‌های مدنی به ابزارهای ایدئولوژی پرور می‌پرهیزد و هدف کسب قدرت را به احزاب وا می‌گذارد و با انتظار تحقق رشد اقتصادی از رقابت شرکتها و اصناف، از تقویت گروههای فشار چونان عاملان حفظ تکثر سیاسی، روی برنمی‌تابد. این در حالی است که البته دولتی شدن اقتصاد و رفاه و خدمات در جامعه مدنی، چنین افاده معنا می‌کند که حمایت دولت از اعضای ضعیف‌تر جامعه مدنی همگام با محدودیت توان دولت در گسترش حیطه نفوذ خویش در این جامعه است و به همین دلیل نیز مشاهده می‌گردد که دولت‌ها می‌کوشند حتی‌الامکان از حوزه نفوذ تشکل‌های مدنی به نفع گسترش عرصه اقتدار خود بکاهند. وجه اخیر، حلقه برهان واسطی است که نشان می‌دهد چرا دولت در جامعه دینی توده‌وار سعی در اضمحلال جامعه مدنی دارد و این تلاش را مقوم حیات خویشتن می‌شمارد. در واقع دلیل این امر از یک سو در آن است که اگر دولت خود از نیروهای مذهبی برآمده باشد، ناگزیر می‌کوشد تشکل‌های دینی را در خود مضمحل سازد و از طرفی اگر همین دولت از نیروهای مذهبی فاصله گرفته و طرفی از حمایت دین نبندد، بر آن اصرار می‌ورزد تا هرچه بیشتر، تشکل‌های دینی را تضعیف کند. مع‌هذا دولت در جامعه دینی غیر توده‌وار، از زاویه رقابت سیاستمداران احزاب و تشکل‌های مدنی جامعه در انواع دینی و عرفی، به منصف ظهور پا می‌گذارد و خواسته‌های محدود آن به‌طور عمده معطوف به دفاع از حقوق شهروندان بوده و آزادیها را نه چونان امتیازات اعطایی به شهروندان، که حق آنان می‌داند و بنابراین ارائه خدمات مدنی خود را نه اظهار لطف به شهروندان، که وظیفه خویش تلقی می‌کند. چنین دولتی از اقتدارش مبرای تخصیص امور و فعالیتها به خود، استفاده نکرده بلکه از آن، در راستای اعمال قراردادهای اجتماعی بهره می‌گیرد. این در صورتی است که دولت در جامعه دینی توده‌وار با تأکید بر نهاد خانواده و تقویت روابط خویشاوندی، از دایره تأثیر اعمال داوطلبانه و ارادی می‌کاهد؛ تضییع حقوق افراد را امری عادی می‌یابد؛ می‌کوشد شهروندان را به رعایایی مطیع تبدیل

بود. توضیح آنکه در نگرش پایینی به جامعه دینی، عضویت در نهادها و تشکلهای، وجه ارادی و غیر توارثی دارد و تنوع و تکثر آرا و عقاید دینی در همین چارچوب امکان‌پذیر می‌گردد و در واقع بدان روی که علایق و منافع شخصی، منشأ حضور افراد در تشکل‌هاست، لذا عضویت نهادین در تشکلهای به همه سطوح و صنوف و مشاغل جامعه تعمیم‌پذیر جلوه کرد، که در این پرتو نیز دیگر جامعه دینی ناقی جامعه ملی و محلی یا خرده‌فرهنگ‌ها و صنوف و تجمعهای اجتماعی نمی‌نماید. این در حالی است که نگرش از بالا به جامعه دینی، مقتضی جامعه توده‌واری است که از افرادی ذره‌وار تشکیل یافته و عضویت افراد در نهادها و گروهها و تشکلهای دینی آن، از جنبه ارثی و غیرارادی برخوردار است. در این تصور، تشکلهای دینی در سلسله مراتب ارزشی قرار می‌گیرند که از تشکلهای عرفی فراتر می‌ایستند. به‌علاوه در این جامعه، تفاوت در نوع دینداری پذیرفتنی نیست و بلکه همسانی در آئین‌ها و مراسم دینی مطلوب است. همچنین در این جامعه، نهادهای دینی مشروعیت خویش را از اعضایشان کسب نمی‌کنند؛ زیرا بنیانی اسطوره‌ای، مبنای مشروعیت آنها واقع می‌شود. بالاخره در این جامعه، نهادهای دینی به تساوی یا رقابت با دیگر نهادهای اجتماعی قناعت نکرده، بلکه می‌کوشند در سطح ارزشی بالاتری قرار گیرند و نقش زعامت رقابت‌سالارانه و کارگردانی برای سایر نهادها را به کف آورند. با این همه، تردیدی نمی‌رود که جوامع مدنی و دینی در مرحله تأسیس و تشکیل و استمرار نظام اجتماعی، مطرح می‌شوند. به دیگر سخن، از یک طرف بحث از جوامع مدنی، جنبه منفی ندارد؛ بلکه «درصد تحلیل وضع موجود و سپس اثبات و استقرار نهادهایی است که پیش از این وجود نداشته‌اند و به اتکای آنها می‌توان در موضع اداره جامعه و تنظیم امور، قوی‌دست گردید و از دیگر سو جامعه دینی نیز هنگامی مطرح می‌شود که دینداران از موضع براندازی جامعه نامطلوب، گسسته و تلاش می‌کنند جامعه‌ای منطبق با نظام ارزشی خویش بنا نهند. از این چشم‌انداز است که دولت مهم‌ترین عنصر در موضع تأسیس استقرار جوامع مدنی و دینی جلوه می‌کند؛ چرا که بر این پایه، دولت ضامن قراردادهای اجتماعی بوده و مشروعیت وسایل و اهداف زیست اجتماعی را تعیین می‌کند و ضمن رسمیت بخشیدن

کند؛ حقوق را به حداقل و تکالیف را به حداکثر رساند؛ تکثر را به مثابه مانع اعمال اقتدار خود نفی کند؛ تبعیت را به جای مشارکت بنشانند و از حفظ حریم خصوصی زندگی در راستای حفظ ارزشهای ایدئولوژیک درگذرد.

بر پایه این استدلال، چنین فرضی قوت می‌گیرد که جامعه دینی توده‌وار از به رسمیت شناختن قانون مدنی، ناتوان است؛ زیرا قانون مدنی منشأ حقوق شهروندی بوده و این در حالی است که در جامعه توده‌وار، افراد رعیت هستند نه شهروند. به علاوه در جامعه دینی توده‌وار، قلمرو حیات اجتماعی برای شهروندانی که می‌خواهند در آن به صورت کلی متشکل از اجزا و در قالب هیأتی عمومی نمودار شوند، فاقد معنا می‌نماید؛ زیرا این کل است که آزادی اجتماعات و تشکل‌ها و آزادی بیان و اندیشه و نشر افکار در باب مصالح عمومی را در این جامعه رقم می‌زند و در همین پرتو نیز شاکله افکار عمومی، گستره عمومی را تعیین می‌بخشد. مع‌هذا رعایای جامعه دینی توده‌وار صرفاً مسوول تأیید بی‌چون و چرای حاکمیت سیاسی‌اند و در سایر موارد، افرادی مجزایند که رابطه‌ای با مناسبات پیچیده موجد جامعه مدنی ندارند. چنین شرایطی البته از سوی ارائه خدمات توده‌وار بر پایه ارادت سالاری و نه شایسته‌سالاری، و ناامنی و فقدان سلسله مراتب و نظام طبقه‌بندی شغلی، تشدید می‌شود. در مقابل، در جامعه دینی غیر توده‌وار، حقوق مدنی افراد حفظ گردیده و اقتدار مدنی، از قدرت آدمیان در حفظ حقوق خود برمی‌خیزد؛ تکثر و تنوع در سایه ارزش بنیادین آزادی، امکان بالیدن می‌یابد؛ مسوولیت شهروندی در برابر تمام حقوقی که جامعه آنها را برای فرد تضمین کرده، نمودار می‌شود و خدمات مدنی در این جامعه، سیاستهای حکومت را به زبان عمل اجتماعی و با منطق شایسته‌سالاری و نه ارادت‌سالار، تفهیم می‌کند و در این عرصه، از امنیت و سلسله مراتب و نظام طبقه‌بندی شغلی نیز سود می‌جوید. چنین برمی‌آید که می‌توان تمایزات جامعه مدنی و جامعه غیرمدنی را با تمام تفاسیل و در ضمن بارعایت شرط تعمیم‌پذیری این تمایزات به بخشهای اقتصادی، سیاسی، فرهنگی و اجتماع جامعه‌ای، شامل کارکردهای متفاوت نهادی و نظارتی و جمعی دانست. این کارکردها باعث حاکمیت قانون در عرصه نهادهای حقوقی، ضامن اجرای خود یا حیطه نهادهای سیاسی مجری خویش یا حوزه انتقال ایدئولوژیک تابعیت می‌گردد و بر این بنیان، جامعه مدنی را مانند جامعه‌ای نهادین جلوه می‌دهد.

از این چشم‌انداز، اصولاً بدون وجود نهادهای مدنی، حفظ ایمنی آدمیان در عین تکثر منافع و علایق، ناممکن است و به عبارتی روحیه حداکثرسازی منافع و سود شخصی از منابع عمومی، بدون حضور عنصر قناعت، جز از طریق نهادهای واسط دولت و خانواده و سایر نهادها، قابل تبدیل به مشارکت جمعی نمی‌نماید. در این بین، مهم‌ترین نهادهای مدنی در جامعه دینی، شامل نهادهایی دینی هستند که این نهادها به شرط عدم اضمحلال یا تبدیل به دولت، حامی دینداران خواهند بود و به اتکای ارائه کارکردهایی نظیر عدم انحصارگرایی در

حوزه مورد عمل خویش یا ترکیب رقابت اجتماعی با نهادهای عرفی دیگر، علاوه بر ایفای نقش داورانه و ناصحانه نسبت به آنها، در تشدید جاذبه‌های اجتماعی و سیاسی، توفیقی دو چندان حاصل می‌کنند. در این وضعیت، دین از ایمان متمایز می‌گردد و تنها ضرورت‌های دینی، مؤمنان را به شکل نهادین در جامعه به حرکت می‌آورد. به این دلیل در جامعه مدنی، دینی مدنی‌زاده می‌شود که نه تازه است و نه مخالف سایر ادیان و مذاهب؛ بلکه می‌کوشد اختلافات فرقه و گروه‌های دینی را بکاهد و به لحاظ معرفتی، دین سنتی را به منظور تقویت بخشهای مدنی آن، مورد قرائت و تفسیر مجدد قرار دهد و به جهت عملی نیز نوعی سازمان‌دهی مجدد در فعالیتهای اجتماعی دینداران به‌وجود آورد. بنابراین رفته‌رفته اعمال دینی خردگرایانه با تأثیر چند بعدی در نظام اجتماعی و به اتکای تشکل‌های خودگردان و مستقل سبب می‌شود نیروهای منفرد دینی به نیروی مدنی مؤثری مبدل گردیده و دین مدنی را در تحقق اهدافش، قوی‌دست‌تر نماید. اما در این حرکت البته سازماندهی مجدد جامعه دینی و تعریف دگر بار رابطه دینداران با جامعه و حکومت، دولت، ملت‌ها، امنیت و منافع ملی و چندقطبی بین‌المللی و محلی شدن یا تمرکززدایی، از ضرورتی تام برخوردار می‌گردد و همین شرایط باعث می‌شود که حکومت مدنی علاوه بر حفظ دین مدنی، از سایر نهادهای مدنی نیز همچون تشکل‌های حرفه‌ای، صنفی و فکری حمایت کند؛ چرا که حتی در این وضعیت، اساس دینی بودن حکومت، نه شخصیت کاریزماتیک حاکم و نه دینداری فردگرایانه و ذره‌وار آحاد مردم، که قوت و حضور گسترده تشکل‌های دینی در آن خواهد بود. پس دین مدنی با القای روش کسب اهداف از منظر تشکیل تشکل‌های ارادی و مستقل، از تعارض دینی بودن حکومت با حاکمیت مردمی، ممانعت به عمل می‌آورد و نهادهای دینی را همانند سایر نهادهای اجتماعی، در تحقق اهدافشان به رعایت قواعد و مقررات بازی زیست‌جمعی قرا می‌خواند. بر این سیاق فعالیت، برنامه‌ریزی، سیاست‌گذاری و تصمیم‌گیری دینی است که دستورالعمل‌های اجرایی دینی را برای حکومت به ارمغان می‌آورد و امریت گروهی از دینداران را چنان‌که خاستگاه حکومت، به حاکمیت ارزشهای دینی از طریق حضور تشکل‌های مدنی دینی مبدل می‌کند و به این ترتیب، حکومت دینی را شایسته‌ترین حکومت جامعه دینی معرفی کند.

به هر تقدیر، در مجموع می‌توان گفت دین مدنی در کنار ارائه کارکردهای ایدئولوژیک و مبارزه‌جویانه یا شیوه‌های کسب تجارب معنوی و الهام بخش و متکی بر کشف و شهود، صرفاً به استظهار نهادینه‌سازی تشکل‌های شهروندمدار ارادی و اختیاری و ایجاد سازمانهای حافظ حقوق و آزادیهای مدنی و منوط انگاشتن توفیق نهادها و سازمانهای مزبور، به توان استیفای حقوق و آزادی‌های مردمی، چنان عمده‌ترین عامل فرهنگ‌آفرین جامعه معاصر جلوه می‌کند و این قوه را از کسب مشارکت شهروندی و اعتماد سیاسی به حاکمیت تکثرگرای نهادین دولت مدنی، با وجه غالبی چون وجه دینی، اعلامی درجه تبلور می‌رساند و هم بر این پایه نیز به استعلای تمدن بشری مدد می‌رساند.